

چهارشنبه 12 مرداد 2 رمضان 3 اوت

هلاکت زیاد بن ابیه در سال 53 هجری قمری ...

هلاکت زیاد بن ابیه در سال 53 هجری قمری

زیاد بن سمیه، که پدرش به درستی معلوم نبود، به زیاد بن ابیه [یعنی زیاد پسر پدرش] معروف بود. پس از صلح امام حسن (ع)، زیاد بن ابیه به معاویه بن ابی سفیان نزدیک شد و به خاطر خشونت و صلابتی که در او بود، مورد توجه معاویه قرار گرفت و معاویه با به راه انداختن انجمنی از بزرگان خلافت بنی امیه و گواه گرفتن از افراد سرشناس و معروف عرب مبنی بر این که زیاد در فراش پدرش ابی سفیان دیده به جهان گشوده بود، وی را فرزند ابی سفیان و برادر خویش معرفی کرد و حکومت عراق [کوفه و بصره] و توابع آن را به وی سپرد و وی را مأمور آزار و شکنجه شیعیان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) نمود.

زیاد بن ابیه که خود زمانی از یاران و فرماندهان نظامی سپاه امام علی (ع) بود و یاران و هواداران آن حضرت را به خوبی می شناخت، در صدد قتل و غارت آنان برآمد و تعداد بی شماری از شیعیان را بی جرم و گناهی به قتل آورد و هر روز زندگی را بر کام آنان تلخ تر می کرد.

سرانجام مبتلا به بیماری طاعون گردید و دست وی بر اثر آن متورم شد و قصد بریدن آن را داشت که با دیدن آتش و ابزار وسایل قطع، منصرف شد، ولی بیماری چنان وی را فشار آورده بود که تعداد 150 نفر از پزشکان ماهر، از مداوای آن عاجز مانده بودند. گفته شد که در درون وی، حرارتی از آن بیماری به وجود آمده بود، که با هیچ نوشیدنی و تزریق کردنی، کاهش پیدا نمی کرد و سرانجام وی را به هلاکت رسانید.

هلاکت ذلت بار وی، مصادف بود با سوم رمضان سال 53 قمری، در عصر خلافت غاصبانه برادر خوانده اش معاویه بن ابی سفیان.

وی را در مکانی به نام "ثویه" در بیرون شهر کوفه به گور سپردند.

علاوه بر اهالی عراق، مردم حجاز نیز از هلاکت وی شادمان شده و به شکر گذاری پراختند. چون وی قرار بود از سوی معاویه، حکومت حجاز را نیز به مجموعه سرزمین های تحت فرمانروایی خویش بیفزاید، که با قدرت لایزال الهی، به این آرزویش نرسید.

رحلت میرزا هاشم آملی در سال 1413 هجری قمری

خلاصه ای از زندگی این بزرگ مرد عرصه دین و دانش:

ولادت :

میرزا هاشم آملی در سال 1322 هجری قمری در لاریجان آمل دیده به جهان گشود.

تحصیلات :

تحصیلات مقدماتی را در آمل فرا گرفت و در سال 1335 هجری قمری زادگاه خود را به عزم تحصیل در تهران ترك گفت. در بدو ورود به تهران مورد توجه مرحوم مدرس که آن زمان متولی مدرسه عالی سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری) بود واقع

گردید.

در اقامت ده ساله خود در تهران پس از فراگیری شرح لمعه و قوانین، توانست، سطوح عالی را از اساتید بر جسته وقت فرا گیرد.

در سال 1345 هجری قمری برای تکمیل معلومات رهسپار حوزه علمیه قم شد، در همین ایام با استقرار مرحوم شیخ عبد الکرم حائری حوزه علمیه قم جان تازه ای به خود گرفته بود. ایشان با اشتیاق خاصی در حوزه درس اساتید بر جسته قم حاضر و از خرمن دانش آن بزرگواران خوشه های علمی فراوانی چید و اقامت ایشان در قم 5 سال طول کشید.

در سال 1351 هجری قمری بعد از سپری شدن اقامت در حوزه علمیه قم با اخذ درجه اجتهاد جهت ادامه تحصیل و درك محضر اساتید نجف، به آن دیار هجرت و در جوار مولای متقیان امیر مومنان علی (علیه السلام) اقامت گزید. این دوره از حیات علمی ایشان تأثیر فراوانی در شکل گیری درجات معنوی و روحانی ایشان داشت. مرحوم میرزا هاشم آملی در دوره اقامت 30 ساله خود در حوزه بزرگ نجف، توانست از محفل درس آیات عظام آن زمان استفاده برده و به مراتب عالی تری از تقوا و دانش دست یابد.

اساتید :

ایشان از محضر بسیاری از بزرگان استفاده نموده اند که مهمترین آنها عبارتند از :

1 - شیخ عبدالکرم حائری.

2 - سید محمد حجت.

3 - سید علی یشربی کاشانی.

4 - شیخ محمد علی شاه آبادی.

5 - شیخ محمد حسین نائینی.

6 - آقا ضیاء الدین عراقی.

7 - سید ابوالحسن اصفهانی.

تدریس :

مرحوم میرزا هاشم آملی به توصیه اساتید خود جهت بهره مندی فضلا و طلاب مشتاق به تدریس درس (خارج) پرداخت و طولی نکشید که حوزه درس ایشان مورد توجه اندیشمندان عالی مقام قرار گرفت و موفق شد عده زیادی را در همان ایام تربیت و به درجه اجتهاد نائل گرداند. معظم له در 20 سال آخر اقامتش در نجف توانست 3 دوره مکاسب و 4 دوره اصول شیخ مرتضی انصاری را به شاگردان خود تدریس نماید.

شاگردان :

گروهی بسیار از محضر پر فیض ایشان بهرمنند گردیده اند که از آن میان می توان به :

1 - سید جعفر کریمی.

2 - شیخ عبد الله جوادی آملی.

3 - شیخ حسن حسن زاده آملی.

4 - شیخ محمد محمدی گیلانی.

5 - سید ابوالفضل موسوی تبریزی.

6 - شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی.

7 - سید علی محقق داماد.

8 - سید مصطفی محقق داماد.

9 - شیخ صادق لاریجانی.

10 - شیخ عباس محفوظی.

11 - شیخ محمد سند.

اشاره نمود.

تألیفات :

از جمله آثار ایشان که به رشته تحریر در آمده و به طبع رسیده است به شرح زیر می باشد :

1 - کتاب کشف الحقایق : تقریر درس بیع و خیارات.

2 - المعالم المأثوره در طهارت.

3 - مجمع الافکار (دوره اصول فقه در 5 جلد).

4 - منتهی الافکار (حاوی مباحث الفاظ اصول فقه)

5 - بدایع الافکار (يك دوره مباحث اصول فقه تقریر درسی آقا ضیاء عراقی).

6 - کتاب الرهن.

7 - کتاب الاجاره.

8 - کتاب الصوم.

9 - رساله النبیه.

10 - رساله ای در خلل صلوٰة.

11 - حاشیه ای بر التحصیل بهمنیار.

12 - تعلیقه عروه الوثقی.

13 - از آغاز بیع تا آخر مکاسب.

14 - دوره صلوٰة.

15 - دوره مباحث طهارت.

16 - دوره های متعدد اصول.

خصوصیات اخلاقی :

مرحوم میرزا هاشم آملی از خصایص والای انسانی برخوردار و متخلق به اخلاق الهی بود. ایشان در رفتار گفتار به انبیاء و ائمه اطهار (علیه السلام) اقتدا می کرد. خوش بیان، خوش بر خورد و خوش اخلاق بود. از تجمل پرستی و مظاهر بزرگ نمائی سخت بی زار و متنفر و با طلاب جوان همان گونه بر خورد می کرد که با بزرگان، به همین دلیل در دل مؤمنان جای گرفته بود. در خانه اش همیشه به روی همگان باز بود.

در سرما و گرما پیاده از منزل به مسجد اعظم جهت تدریس میرفت. غالباً کارهای دفترشان را خود انجام داده و حتی در بسیاری از مواقع خود شخصاً به تلفن جواب میداد دوست داشت زندگی ایشان در گمنامی و خارج از هیاهوی دنیای مادی سپری شود.

مرحوم میرزا هاشم آملی به اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) بسیار علاقه مند بوده و به آن ها عشق می ورزید کمتر مواقعی بود که نام مقدس انوار را بشنود و اشکش جاری نشود بخصوص هر وقت نام مقدس علی (علیه السلام) را میآوردند اشک در دیدگانش حلقه میزد. هر گاه از خواب بر می خواست به شوق زیارت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و به یاد روزهای خوش اقامت در جوار مرقد مطهرش بر حضرت درود فرستاده و میفرمود : (السلام عليك يا امير المومنين و رحمة الله و برکاته).

شور و عشق معظم له به سرور شهیدان امام حسین (علیه السلام) غیر قابل توصیف بود. مجلس عزایی که ایشان در ده شب اول ماه محرم در مسجد اعظم بر پا می کرد زبان زد همگان بود. ایشان برای سادات احترام خاص قایل بود و در مجالس با تمام قد به پای آن ها بر می خاست.

خدمات :

مرحوم میرزا هاشم آملی به تربیت فقیه و تدریس فقه ارزش فوق العاده نهاده و از مدتی قبل در این فکر بودند که مدرسه ای برای تربیت فقیه تأسیس کنند یعنی آن گروه از جوانان مستعد و با ذوق را که مدتی در فقه و اصول کار کرده اند در اختیار گرفته و با تأمین زندگی آنان را در مسیر فقاہت قرار دهند به همین منظور مدرسه ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) را تأسیس کردند و تصمیم بر آن داشتند که این مدرسه را به (دارالفقاهه) اختصاص دهند.

مسافرت :

بعد از 30 سال تحقیق و تدریس در دانشگاه بزرگ جهان تشیع (نجف اشرف) در سال 1381 هجری قمری به قصد معالجه و دیدار اقوام و خویشان و دوستان و نیز به دعوت جمعی از اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم به ایران باز گشت و در جوار مرقد مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) در شهرستان قم به تدریس فقه و اصول پرداخت در همین فرصت عده زیادی از محققین حوزه به شرکت در درس ایشان موفق شدند. در این زمان که يك سال از ارتحال زعیم بزرگ مرحوم سید حسین بروجردی می گذشت، حوزه قم بیش از هر زمان دیگر نیازمند فقها و عالمان بزرگ بود، ایشان با تلاش خستگی ناپذیر لحظه ای از هدایت و ارشاد باز نماند و به مناسبت های مختلف به اشاعه فقه و فقاہت شیعه پرداخت و ادامه این راه و تخصصی کردن این رشته را زیاد سفارش می فرمود.

وفات :

هفتم اسفند ماه سال 1371 هجری شمسی برابر با چهارم رمضان 1413 هجری قمری که طبیعت رو به تجدید حیات میرفت و درختها و گلها در آستانه آرایش و گل نثاری بودند، ناگهان درخت برومند و باروری از بوستان تشیع به خشکی گرائید و دانشمندان و اندیشمندان را به سوگ نشانید. روح بلند این عالم بزرگ و این روحانی خدمتگزار و دانش پرور، که بیش از نیم قرن در سنگر علم و دانش درس خوانده و تدریس کرده و شاگرد پرورش داده بود، به ملکوت اعلی پیوست و پیکر پاکش را بعد از تشییع با شکوه در جوار کریمه اهل بیت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به خاک سپردند.

شهادت آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در سال 1288 هجری شمسی

رهبران مشروطه چون شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی به دست روشن فکران به تربیت اعدام و ترور شدند و قلم غریبزدگان

و شرق زدگان روشنفکر نیز برای تخطئه و بدنام کردن رهبران واقعی انقلاب مردمی ایرانیان مسلمان - که سعی در رهایی از سلطه زورگویان استبدادی و پرهیز از تجددگرایی ضد دینی داشتند - از هیچ کوششی دریغ نورزیدند. البته شیخ فضل الله، در این عرصه مورد حقد و کینه بیشتری قرار گرفت زیرا او تنها شخصیت دوران خود بود که به چهره واقعی از فرنگ برگشتگان باصطلاح روشنفکر پی برده و آنان را رسوا می کرد. بنابراین خشم آنان هرگز از شیخ کاهش نیافت و هم اکنون نیز در کتب مختلف چهره این روشنفکر واقعی مسلمان را مورد هتاک و بی احترامی قرار می دهند. روزی او را انگلیسی، دیگر روز روسی، گاهی ریاست طلب و گاه درباری، رشوه گیر، مخالف مشروطه و هوادار رژیم استبدادی معرفی می کنند.

شیخ فضل الله در سال 1259 ه.ق در نور مازندران دیده به جهان گشود. پس از طی مراحل ابتدایی تحصیل، برای تکمیل دروس خود در اوایل جوانی به نجف اشرف رفت و در سال 1292 ه.ق با مهاجرت به سامرا در زمره شاگردان درجه اول میرزای شیرازی بزرگمرد و قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس درآمد و از محضر وی استفاده برد و سرانجام نیز در سال 1300 (ه.ق) برای تبلیغ معارف اسلامی عازم ایران شد و در تهران اقامت گزید.

نیم نگاهی به اعترافات دشمنان شیخ خالی از لطف نیست:

- "... حاج شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند شخص اول علمای اسلام خواهد گردید، چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست."

"شیخ فضل الله مقام علمی اش بالاتر از سیدین مسندنشین است، طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند..."

"متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل الله نوری از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبائی و بهبهانی شناخته اند."

رهبری و پیشتازی شیخ در نهضت مشروطه زبانزد خاص و عام است چنانکه دشمنان قسم خورده وی نیز به آن اذعان می کنند.

"... در اول ظهور مشروطیت حاج شیخ فضل الله با سایر روحانیون مشروطه خواه همفکر و همقدم بود و با این که با عین الدوله صدراعظم وقت دوست بود، در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی، کوچکترین مخالفتی از او مشاهده نشد..." و "عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله (مهاجرت به قم) بی اندازه ضعیف شد... حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت به طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود" و "... پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهره ای جسته به کناری رفتند ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان بازماندند و چون مشروطه را پدید آورده خود می شماردند، از نگرانی باز نمی استادند. ... حاج شیخ فضل الله رواج شریعت را می طلبید..."

این حقیقتی است که با آغاز مخالفت شیخ شهید با مشروطه خواهان بسیاری از عالمان اسلامی نیز که تا دیروز در راه استواری "مشروطه" با همه نیرو و توان مبارزه می کردند و به مخالفت با آنان برخاستند تا آنجا که بنا بر نوشته کسروی "از عالمان اسلامی" هیچ کس نماند در میان مشروطه خواهان، مگر آنانکه به یکباره از پیشه ملائی و درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند..."

آری شیخ از نخستین علما اسلامی آن دوران بود که به نقشه استعمار در جهت اسلام زدایی و جایگزین ساختن حکومت لائیک تحت پوشش مشروطه و قانون اساسی پی برد و سعی کرد تا اجازه ندهد ملی گرایی به جای اسلام گرایی بنشیند و به نام آزادی و دموکراسی، بی بند و باری غربی در جامعه اسلامی ایران حاکم شود. چنانکه کسروی نیز به آن اشاره می کند "... چنانکه گفتیم چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده (اومانیسم) و میهن دوستی (ناسیونالیسم) و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها به آن آشنا گردید و بدین سان يك خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان میانه آن و این دو دل گردیدند و خود ناسازگاری این درخواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید... چیزی که هست آزادیخواهان درخواست خود را که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد، راه روشنی در پیش نمی داشتند و هر گامی را به پیروی از اروپا برمی داشتند."

علت مخالفت شیخ با مشروطه را از کلام خود شیخ می توان باز جست.

"... و بعد همینکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثنا نطق ها و لوايح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت روسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد؛ از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم لفظ اسلامی گم شد و رفت

که رفت... و دیگر در موقع اصرار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه... در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند: ما مشروعه نمی خواهیم..." و در فرازی دیگر آمده است:

"... شما که بهتر می دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا گرفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورایی ما از انگلیس بیاید..."

"... من آن مجلس شورایی ملی را می خواهم که عموم مسلمانان آن را می خواهند به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی(ص) و بر خلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارند من هم چنین مجلسی می خواهم."

بررسی اعمال و گفتار شهید:

در بررسی میان گفتارها و نوشتارهای شهید در می یابیم که:

1- شیخ فضل الله از نخستین کسانی بود که علیه استبداد قیام، و همراه دیگران رهبران مشروطه به قم مهاجرت کرد و تا حصول نتیجه از اقدام خود صرفنظر نکرد.

2- شهید خود، از آرزومندان حکومت عدل بود چنانچه در پیامش آمده است: "خدا گواه است کسی ضدیت با عدل ندارد و چه شده است کسی که اول، مقدم در این امور بوده است، اقدام بر ضدیت یا تخریب این اساس مقدس معدلت را قصد کند که نه عقلاً و نه شرعاً جایز، بلکه حرام است. مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی(ص)..."

3- آغاز مبارزه شیخ با عناصر مشروطه خواه به هنگام تصویب متمم قانون اساسی بروز کرد.

4- آنچه روشنفکران بیمار از جامعه آن روز می خواستند ریشه کن کردن ظلم و برقراری حکومت مردمی نبود بلکه می خواستند ریشه اسلام را از بیخ و بن برکنند و حکومت لائیک را در جامعه برقرار سازند. آنان در جهت هدفی که داشتند شیخ فضل الله را به دار کشیدند، باند سید حسن تقی زاده روشنفکر اقدام به ترور بهبهانی کرد و از سید محمد طباطبائی خواستند تا در سیاست دخالت نکند و الا به سرنوشت بهبهانی دچار خواهد شد. این همه نشانه انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی و با وجود مجلس، حاکمیت بی قانونی در کشور بود.

5 - انگیزه شیخ از بست نشینی مبارزه با اسلام زدایی و غربزدگی بود و بر آن بود تا از حکومت دیکتاتوری تحت لوای مشروطه جلوگیری کند و در این راه جان خویش را نیز فدا کرد.

6- استعمار انگلیس که از حرکت شیخ، سخت به وحشت افتاده بود خواست تا چهره او را مخدوش کند، لذا دست به جو سازی علیه وی زد و حداقل توفیقی که به دست آورد، مردم آن روز را از دریافت رهنمودهای وی بی بهره ساخت و اسارت پنجاه سال سلطنت دوودمان پهلوی را برای ملت ایران به ارمغان آورد.

7- انگلیس و روشنفکران تحت فرمانش اقدام به جعل تلگراف از سوی نجف کردند که در آن شیخ توسط علما تکفیر شده بود؛ جعلی بودن این تکفیر، خود داستانی است که به نظر می رسد طرح آن، پرده از حقایق بر خواهد داشت.

در تلگرافی که نقل می کنند و نویسندگان می نویسند آمده است: "حجت الاسلام بهبهانی، طباطبائی، تلگراف ثانی واصل، نوری چون محل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است."

محمد حسین نجل میرزا خلیل، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی و از سوی دیگر نقل کرده اند که شیخ نیز در جهت مقابله، چنین گفته است:

"... شیخ فضل الله تکفیر کرده است حجج اسلامیه عتبات عالیات را و از جناب حاج میرزا حسین و جناب آخوند ملاکاظم و آقای شیخ عبدالله مازندرانی بد می گوید و آنها را تکفیر کرده است."

دلائل جعلی بودن این تلگراف و آن ادعاها بسیار واضح است چون:

1- سازنده تلگراف آنقدر بیسواد بوده که نمی توانسته در خطاب به دو تن از علما عنوان حجت الاسلام نادرست است.

2- اعلام " تصرفش در امور حرام" درباره يك مجتهدی که از نظر علمی هم طراز آنهاست نافذ نیست و مشکل را حل نمی کند.

3- اگر چنین چیزی صحت داشت، انگلیس و هوادارانش آن چنان طبل رسوایی شیخ را به صدا درمی آوردند که بیا و بین.

4- اگر این تلگراف از سوی علما نجف صادر شده بود بی تردید سیدکاظم یزدی که اعلم علمای آن روز بود و موضع همسانی با شیخ داشت در برابر آن سکوت نمی کرد و واکنش تنیدی از خود نشان نمی داد.

5 - علمای اسلامی وارسته تر از آن هستند که روی مخالفت یا موافقت با مشروطه یکدیگر را تکفیر کنند.

در جریان مشروطه علمای ایران و نجف چه آنکه در راه برقراری مشروطه تا آخرین نفس ایستادند. چه آنکه در برابر قانونگذاری مجلس شورای ملی به مخالفت برخاستند و شعار مشروطه مشروعه را سر دادند و چه آنکه از آغاز، نسبت به این حرکت روی خوش نشان ندادند، همگی يك هدف را دنبال می کردند و آن برقراری عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود، اما برخی از آنان چون شیخ فضل الله به سبب تیز هوشی و ژرف نگری ویژه خود زود دریافتند که دستهای مرموز نامرئی در راه ریشه کن ساختن اسلام و کنار زدن عالمان اسلامی به کار افتاده است و علمای ما اگر چنانچه از يك حکومت جور حمایت کنند در واقع پیشگیری از خطر کفر و الحاد که نابود کننده اسلام است، می کنند.

به طور مثال شیخ فضل الله در حضور محمد علی شاه، درست در شرایطی که مجلس به توپ بسته شده و مشروطه خواهان سرکوب شده اند و مردم کوچه و بازار به مشروطه بد می گفتند و به خیال شاه، مشروطه در باغ شاه ذبح شده است می گوید:

"... مشروطه خوب لفظی است، شاه دستخط مشروطیت را دادند، شاه مرحوم دستخط داده اند، مشروطه باید باشد ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرج و مرج."

به هر حال ایستادگی شیخ تا پای چوبه دار و شهادتش گویای بسیاری از ابهامات و یاوه سراییهای مخالفین وی و باصطلاح روشنفکران مترقی است.

از هجرت به قم تا فتح تهران:

شیخ فضل الله که در هجرت علما به قم نقش موثر و سازنده ای داشت و تا تسلیم شدن شاه و دولت دست از تحصن برنداشت و تا هنگامی که فرمان مشروطه صادر شد، خیلی محکم و جدی در راه اعتلای مشروطه گام برداشت و زمانی که مشاهده کرد در مجلس انحراف وجود دارد و نقشه طرد اسلام و جایگزینی غرب را در سر دارند به مخالفت برخاست.

شیخ برای این که صدای خود را به مردم برساند در سوم تیرماه 1286 به حرم عبدالعظیم پناهنده شد. حدود 500 نفر او را در این هجرت همراهی کردند، و مشروطه مشروعه را در اینجا مطرح نمود.

شیخ فضل الله در دوران استبداد صغیر، همچنان به مخالفت خود با مشروطه ادامه داد. او در نهم دی ماه 1287 توسط شخصی به نام کریم دواتگر که از سوی دشمنان شیخ، اجیر شده بود مورد سو قصد قرار گرفت ولیکن ضارب موفق نشد که شیخ را از بین ببرد. و شیخ پس از مدتی ضارب خود را مورد عطفوت اسلامی قرار داد و بخشید.

پس از فتح تهران که مشروطه خواهان از هر سو به تهران هجوم آوردند و حکومت استبداد محمد علی شاه را سرنگون کردند، بواسطه انحرافات زیادی که در میان ایشان وجود داشت و دست های خارجی که آنها را هدایت می کرد، منزل شیخ فضل الله نوری را که از رهبران اصلی مشروطیت و از نخستین قیام کنندگان برای ایجاد عدل و برچیدن بساط ظلم بود محاصره کردند.

تاریخ نویسان، مواردی که در خانه شیخ گذشت را چنین نوشته اند:

"... يك نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شیخ مذاکره و او را دعوت به سفارتخانه نمود، حاج شیخ جواب داد: مسلمان نباید پناهنده کفر شود، آن هم مثل من. آن شخص اظهار کرد که اگر حاضر نمی شوید بیایید بیرق را بالای سر در خانه نصب نمایید و بیرق را نشان داد و اجازه خواست سر درب عمارت قرار دهند، در این بار هم حاج شیخ فضل الله جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. آن شخص گفت: برای شما خطر جانی خواهد داشت جواب دادند: زهی شرافت و آبرومندم."

شیخ که می توانست همچون محمد علی شاه و بسیاری از رجال به سفارتخانه ای پناهنده شود و جان خود را از خطرات محفوظ بدارد، ترجیح داد تا در منزل بماند و زیر بار ننگ نرود در حالی که حق با او بود. وقتی اطرافیان شیخ به او پیشنهاد کردند که در خانه ای پنهان شود و بعد مخفیانه به عتبات برود گفت:

اگر من پام را از خانه بیرون بگذارم، اسلام رسوا خواهد شد. او در مقابل پیشنهاد دیگری که خواستند به سفارتي پناهنده شود با خونسردی پرچم خارجی را که برایش فرستاده بودند را نشان داد و فرمود:

این را فرستاده اند که من بالای خانه ام بزنم و در امان باشم. اما رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده ام حالا بیایم و بروم زیر بیرق کفر؟

پس از گفتگوها شیخ همه اطرافیان را مرخص کرد تا مبدا به ایشان آسیبی برسد. سرانجام در 8 مرداد 1288 مرجع تقلید شیعه به وسیله 70 نفر مجاهد دستگیر و با درشکه به اداره نظمیه بردند و زندانی کردند. حکم اعدام شیخ از قبل توسط انگلیسیها صادر شده بود، لکن برای صحنه سازی سه روز او را نگاه داشتند و سپس او را توسط شیخ ابراهیم زنجانی، روحانی نمای بیسواد و لامذهب و چند نفر از آبادی انگلیس، حدود یک ساعتی بازجویی کردند. در این بازجویی شیخ به زنجانی گفت:

"تو کوچکتر از آنی که مرا محاکمه بکنی" و مجدداً گفت:

"عالم را با جاهل بحثی نیست."

او را در روز میلاد حضرت علی(ع) به کاخ گلستان بردند و بار دیگر به بازجویی پرداختند. شیخ در جلسه دادگاه برخاست و خطاب به پیرم خان ارمنی گفت:

"مشروطه تا ابدالدهر حرام خواهد بود، موسسین این مشروطه، همه لامذهبین صرف هستند و مردم را فریب داده اند."

نحوه شهادت شیخ فضل الله نوری:

جالب این جاست که وقتی محاکمه صورت می گرفت، در بیرون مشغول آماده سازی جایگاه اعدام وی بودند. موقعی که می خواستند او را برای اعدام ببرند اجازه خواندن نماز عصر به وی ندادند و ایشان را به سوی جایگاه اعدام راهنمایی کردند. وی وقتی به درب نظمیه رسید رو به آسمان کرد و گفت: "افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد" و زمان حدود یک ساعت و نیم به غروب روز سیزده رجب 1327 قمری بود. وقتی به پایه دار نزدیک شد، برگشت و مستخدم خود را صدا زد و مهرهای خود را به او داد تا خرد کند، مبدا بعد از او به دست دشمنانش بیفتد و برای او پرونده سازی کنند. پس از آن آقا عصا و عبایش را به میان جمعیت انداخت و روی چارپایه رفت و قریب ده دقیقه برای مردم صحبت کرد و فرمود:

"خدایا، تو خودت شاهد باش که من آنچه را باید بگویم به این مردم گفتم... خدایا تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم، گفتند قوطی سیگارش بود خدایا تو خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می گویم که موسس این اساس لامذهبین هستند که مردم را فریب داده اند... این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما مردم بماند پیش پیغمبر محمد بن عبدالله..." آنگاه عمامه را از سر برداشته و فرمود:

"از سر من این عمامه را برداشتند، از سر همه بر خواهند داشت."

در آستانه اعدام یکی از رجال وقت با عجله برای او پیغام آورد که شما این مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن برهانید و او در جواب فرمود:

دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمودند: فردا شب مهمان منی و من چنین امضائی نخواهم کرد..."

طناب دار به گردن وی انداخته شد و لحظاتی بعد پیکر بی جان آیت الله شیخ فضل الله نوری بر فراز دار باقی مانده بود و دسته موزیک شروع به نواختن کرد و مردم از جمله پسر شیخ کف می زدند و شادی می کردند. و این گروه از خدا بی خبر چه بی احترامی هایی که به جنازه شیخ نکردند.

انتقال مخفیانه جنازه شهید به قم:

خانواده وی، جنازه شیخ را مخفیانه به منزل بردند و در اتاقی در حالی که غسل و کفن شده بود گذاشتند و آن را تیغه کردند و برای این که کسی بویی نبرد مراسمی ظاهری گرفتند و جنازه ای غیر واقعی را در قبرستان دفن کردند و صورت قبری برای آن ساختند. پس از هیجده ماه که مردم کم کم با خبر شده بودند و می آمدند و پشت دیوار فاتحه می خواندند و می رفتند و احتمال خطر از هر سو می رفت جنازه مطهر شیخ فضل الله را بدون آن که کمترین آسیبی دیده باشد از آن اتاق درآوردند و مخفیانه به قم انتقال دادند و در مقبره ای که قبلاً در صحن مطهر تدارک دیده بود، دفن کردند. عاش سعیداً و مات سعیداً.

استعمار انگلیس، از شهادت شیخ بهر ه های فراوان برد و در واقع به تمامی مقاصد خود بدون هیچ مخالفت اساسی جامه عمل پوشاند که همان دوران طولانی سیطره جباران بر این مرز و بوم بود که با انقلاب اسلامی این رشته، گسیخته شد. استعمار با حذف مجلس شورای اسلامی و مشروطه مشروعه که از شعارهای شیخ فضل الله بود، کم کم قید دین و اسلام را از قوانین مدونه زدود و روح ملی گرایی را به جای اسلام خواهی و دینداری نشاند.

پس از شهادت شیخ:

مراجع نجف که با شهادت شیخ فضل الله به این قطعیت رسیدند که مشروطه از مسیر خود منحرف شده است، از آن تبرّی جستند تا آنجا که بزرگترین مرجع تقلید عصر، آیت الله آخوند خراسانی، تصمیم گرفت شخصاً به تهران بیاید و از نزدیک مشروطه خواهان را ببیند و با علم به این که بیگانه پرست ها نهضت مشروطه را قبضه کرده اند، طی فتوایی آن را بکلی تحریم کند، اما قبل از حرکت، در دهم ذی حجه 1329 یعنی 16 ماه پس از دار زدن شیخ فضل الله شبانه او را در همان نجف اشرف به طرز مرموزی مسموم کردند. پس از مدتی در 24 تیر 1289 شمسی قریب یکسال پس از شهادت شیخ، یکی دیگر از سران روحانی مشروطه یعنی سید عبدالله بهبهانی را به دستور همان مجاهدینی که شیخ را به شهادت رسانده بودند و به جرم مخالفت با قوانین ضد اسلامی که در مجلس به تصویب می رسید و جلوگیری از رشد فرهنگ غرب در منزلش، به شهادت رساندند و سید محمد طباطبائی را نیز تهدید به مرگ کرده و از گردونه خارج ساختند.

نظرات بزرگان درباره شیخ شهید:

در وصف خصائل و فضائل شیخ شهید، سخنهاي بسیاری گفته شد و به نگارش درآمده است. از جمله علامه امینی صاحب الغدير در کتاب شهدا الفضيله مي نويسد:

"... تا دسته اي از تبهکاران او را که دشمن زشتکاري و فریب و کفر بود، مانع خویش یافتند و او را به دار آویختند و شهید دست ظلم و تجاوز گشت، قربانی راه تبلیغ دین، شهید راه خدا، شهید مبارزه با زشتی و تباهی و فریب شد..."

زنده یاد جلال آل احمد در کتاب خدمت و خیانت روشنفکران می نویسد:

"... از آن روز بود که نقش غریزدگی را همچون داغي بر پیشانی ما زدند و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلاي غریزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سراي این مملکت افراشته شد..."

رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی "ره" در سخنرانیهای بسیاری از شیخ فضل الله نام برده و از او به عنوان سمبل مبارزه علیه استعمار یاد کرده است. ایشان در جمع مردم قم می فرمایند:

"لکن به همین مشروطه و این که مرحوم شیخ فضل الله رحمه الله ایستاده که: "مشروطه باید مشروعه باشد باید قوانین موافق اسلام باشد." در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود. مخالفین، خارجیها که يك همچو قدرتی را در روحانیت می دیدند کاری کردند که برای شیخ فضل الله مجاهد مجتهد و دارای مقامات عالیه را يك دادگاه درست کردند و يك نفر منحرف روحانی نما، او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند."

و در جای دیگر می فرماید:

"جرم شیخ فضل الله بیچاره چه بود؟ جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد. جرم شیخ فضل الله این بود که (احکام قصاص غیر انسانی نیست. انسان است او را زدند و از بین بردند و شما حالا به او بدگوی می کنید."

و در جاي ديگر مي فرمايند:

"آنها جوسازي كردند به طوري كه مثل مرحوم آقا شيخ فضل الله كه آن وقت يك آدم شاخص در ايران بود و مورد قبول بود آنچنان جوسازي كردند كه در ميدان علني ايشان را به دار زدند و پاي آن هم كف زدند و اين نقشه اي بود براي اين كه اسلام را منعزل كنند و كردند و از آن به بعد ديگر نتوانست مشروطه يك مشروطه اي باشد كه علماي نجف مي خواستند. قضيه مرحوم آقا شيخ فضل الله را در نجف هم يكجور بدي منعكس كردند كه آنجا هم صدائي از آن در نيامد. اين جوي كه در ايران ساختند و ساير جاها اين جو اسباب اين شد كه مرحوم آقا شيخ فضل الله را با دست بعضي از روحانيون خود ايران محكوم كردند و بعد او را آوردند و به دار كشيدند و پاي آن هم ايستادند كف زدند و شكست دادند اسلام را در آن وقت مردم غفلت داشتند از اين عمل حتي علما هم غفلت داشتند..."

از شيخ شهيد دو اثر گرانبها از مجموعه ص آثارش به يادگار مانده است: 1- الصحف المهدويه 2- تذكرة الغافل و ارشاد الجاهل. علامه اميني در مقام علمي او مي گويد: "از اكابر مجتهدين و فقهاي اماميه و بزرگترين رهبر مذهبي پايتخت كه فضل و دانش از اطراف و جوانبش موج مي زد و بر لابلای سخنان و سطور نگارشاتش مي ريخت."

آثار علمي

1- رساله منظوم فقهي «الدرر التنظيم; به عربي

2- بياض (كتاب دعا)

3- رساله فقهي في قاعده ضمان اليد

4- رساله في المشتق

5- صحيفه قائميه (صحيفه مهدويه)

6- ضمايمي بر كتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسي

7- اقبال سيد بن طاووس با توضيحات شيخ

8- رساله تحريم استطرارق حاجيان از راه جبل به مکه معظمه

9- روزنامه شيخ (لوايح آقا شيخ فضل الله)

10- تحريم مشروطيت

11- حاشيه بر كتاب شواهد الربوبيه ملاصدرا

12- حاشيه بر كتاب فرائد الاصول شيخ انصاري

در گذشت مرتضي ني داود از موسيقيدانان بزرگ معاصر در سال 1369 هجري شمسي علاقمند بود و با توجه و تشويق پدر به شاگردی نزد استاد غلامحسين درویش رفت و به مدد استعداد و ذوق فراگیری اش در مدتی کوتاه به يك موسيقيدان و موسيقي شناس مبرز مبدل شد. استاد ني داوود از بدو تأسيس راديو با اين مرکز همکاري نزديک و صميمانه داشت. ايشان هم چنين مدرسه اي براي آموزش موسيقي داير کرد و آن را به پاس احترام استاد خود مدرسه درویش نهاد. از معروفترين ساخته هاي اين هنرمند وارسته و فروتن مرغ سحر را مي توان نام برد .

ورود نيروهاي نظامي عراق به خاک کويت در سال 1369 هجري شمسي
نيروهاي نظامي عراق با ورود به خاک کويت اين کشور در سال 1369 هجري شمسي را به اشغال کامل خود درآوردند. صدام حسين

رئيس جمهورعراق درتوجيه اين يورش نظامي، اشغال كويت را پايان يافتن تقسيمات استعماري درجهان دانست. درهمان زمان دولت موقت كويت دربيانیه اي نظام کشور كويت را جمهوري اعلام کرد. همچنين صدام درپيامي به مقامات امريكايي گفت: « فتح كويت پايان يافته و بازگشت ناپذيراست«. اما پس ازچندي كويت از اشغال عراق خارج شد و مجدداً استقلال خود را بازيافت.